

اولویت بندی نظری دموکراسی توسعه با تمرکز بر تحولات سیاسی

ایران

سید محمد حسین اکرمیان^۱

چکیده

یکی از اصلی ترین سوالات که متفکران توسعه در نظریات و رویکردهای مختلف در پی پاسخ بدان هستند؛ تقدم یا تأخر در اولویت بندی توسعه و دموکراسی، در فرآیند گذار به توسعه یافتگی می باشد. سوال از پیش زمینه های این دو و اینکه آیا دموکراسی سیاسی منجر به توسعه اقتصادی خواهد بود و یا توسعه اقتصادی زمینه ی دموکراسی سیاسی، گاه مهمترین سوال در فرآیند گذار کشور های در حال توسعه محسوب می شود. دموکراسی به رغم گستردگی و دگرگونی های مفهومی، شیوه ای از حکومت است که در آن ملت منشا همه امور تلقی می شود. محتوای نظام شرط برای دموکراسی نیست، اما مبادی نظری و پیش زمینه های ایجاد دموکراسی برای تحقق آن ضروری است. این تحقیق مبانی نظری دموکراسی را تحلیل می نماید. از سویی دیگر با تبیین رویکرد های توسعه، راه های بدیل پیشرفت را برای کشورهای در حال توسعه مشخص می نماید و در مرحله بعد اولویت بندی دموکراسی و توسعه را از طریق مرور چهار الگوی موجود مورد بررسی قرار خواهد داد. از این طریق راهکارهایی را برای توسعه کشور های در حال توسعه و ایران ارائه می دهد. درگیری مابین اولویت توسعه و دموکراسی را در ایران مهم ترین درگیری نظری برای پیشرفت کشور می باشد و بایست به شیوه ای علمی این مساله را حل نمود. این تحقیق به شیوه کتابخانه ای صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: مبانی نظری توسعه، مبانی نظری دموکراسی ، اولویت بندی توسعه و

دموکراسی و تحولات سیاسی

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۱- مقدمه

توسعه و دموکراسی در غرب محصول فرآیندی از تحولات بنیادین اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوده است. روندی که در آن صورت جامعه از سادگی به پیچیدگی، از منزلت به قرارداد، از سنت به تجدد، از جماعت متکی بر اراده ی طبیعی به جامعه ی مبتنی بر اراده ی عقلانی گذر کرده است. در این جوامع به تدریج با گسترش شهر نشینی، سوداگری، بازار، ارتباطات، سواد، دانش و فناوری، فرایند تقسیم کار به صورت عقلانی و بر اساس رقابت های علمی، فنی و مهارتی صورت پذیرفته است. البته فرآیند توسعه و دموکراسی و اولویت بندی این دو نسبت به یکدیگر در غرب به صورت کاملاً آگاهانه نبوده و فراز و نشیب های بسیاری را شاهد بوده است.

اصولاً توسعه و دموکراسی در هر کشور تابعی از متغیر های بسیار است، متغیر هایی چون ثبات جامعه، ارتباطات، معادلات بین المللی، فرهنگ جامعه، انگیزش ها و هنجارهای رفتاری هر جامعه، نظم پذیری و ائتلاف پذیری، نقش نخبگان در جامعه و نوع نگرش آنان به فرآیند توسعه می توانند در این اولویت بندی دخیل باشند.

پرسشی که مقاله در پی جوابگویی بدان است اینگونه مطرح می شود که اولویت بندی توسعه و دموکراسی برای جوامع در حال گذار به چه شکل می تواند باشد. برای جوابگویی بدین سوال می بایست ضرورت های نظری توسعه و دموکراسی و راهکارهای رسیدن به آن ها مورد بررسی قرار گیرد و از این طریق شیوه های ارائه شده ی نظری در بحث اولویت بندی توسعه و دموکراسی مورد توجه قرار گیرد.

پس از ارائه ی رویکرد های نظری و شیوه های اولویت بندی، این مقاله به بررسی راهکار هایی که برای جوامع در حال گذار در مورد اولویت بندی توسعه و دموکراسی بیان گردیده، می پردازد. پس از معین کردن اولویت و پیش نیاز های توسعه و دموکراسی نسبت به یکدیگر می بایست تجربه ی عملی کشورهای جهان سوم در بحث اولویت بندی توسعه و دموکراسی مورد توجه قرار گیرد و این سوال مطرح شود که در عرصه ی واقعیت کدام یک از تئوری ها برای کشور های در حال گذار توانسته موفق تر عمل بنماید.

نوع نگاه نخبگان ایرانی به اولویت بندی توسعه و دموکراسی نیز همیشه در طول تاریخ تحولات سیاسی ایران بسیار با اهمیت بوده است و این پرسش همیشه ذهن نخبگان ایرانی را در الگوبندی پیشرفت مشغول خویش داشته است. برای رسیدن به یک الگوی بومی

توسعه می‌بایست این پرسش به شیوه‌ای علمی و آکادمیک مورد توجه قرار گیرد و راهکارهای مناسب برای اولویت بندی توسعه و دموکراسی در ایران با توجه به تجربیات جهانی و دخیل کردن متغیرهای فرهنگی، تاریخ و جامعه شناختی جامعه ایران ارائه گردد.

۲- مبانی نظری دموکراسی:

در کشور های در حال توسعه از جمله ایران برای پیدایش دموکراسی سیاسی و در گام بعدی نهادینه شدن و توسعه‌ی این ابزار سیاسی، پیش شرط‌هایی مورد نیاز می‌باشد که تاکنون ذهن بسیاری از متفکرین علوم سیاسی و دانشمندان علوم اجتماعی را به خود مشغول ساخته است. معین کردن عواملی که بر فرآیند وقوع، تداوم و شکست دموکراسی تأثیر گذار می‌باشند برای ایجاد یک دموکراسی پایدار بسیار مهم می‌باشد.

عواملی که بر دموکراسی و نهادینه شدن آن در یک کشور در حال توسعه تأثیر مستقیم دارند در چند سطح مورد ارزیابی و طبقه بندی قرار می‌گیرند. در تحلیل ساختاری نظام سیاسی نیازمند پیش زمینه‌های سطح کلان برای شکل دهی به فرآیند دموکراتیک می‌باشد و در سطح کلان ساختارهای تأثیر گذار بر دموکراسی تبیین می‌شوند. سطح خرد مطالعات دموکراسی، عوامل پیش زمینه برای شکل گیری دموکراسی را در سطح فردی و نخبگان یک جامعه به عنوان پیش زمینه برای شکل گیری دموکراسی مورد تحلیل قرار می‌دهد. در این رویکرد نوع نگاه نخبگان سیاسی، ادراک، نگرش، تعهد و انتخاب آنان در مسیر دموکراتیک شدن، عامل حیاتی در شکل دهی و حفظ یک نظام دموکراتیک تلقی می‌شود.

تحلیل کلان در شکل دهی به فرآیند دموکراسی سطح ساختاری را بسیار حساس و مهم می‌داند. پشتیبانی‌هایی که ساختار یک جامعه از جریان‌ات دموکراسی خواهی انجام می‌دهد و پیش زمینه‌هایی که ساختار توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی برای پیشرفت دموکراسی در یک کشور به وجود می‌آوردند، عامل بسیار مهمی در شکل دهی به دموکراسی در آن نظام می‌باشد. در سطح خرد و فردی نیز دموکراسی به شدت وابسته به نگرش نخبگان سیاسی و اتفاق نظر شهروندان پیرامون مفاهیم آن می‌باشد. در این شرایط رهبران سیاسی مجبور می‌شوند، به گسترش درخواست‌های مشارکت سیاسی از طرف

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

مردم توجه نمایند. از این دیدگاه انقلاب اسلامی ایران فرآیند افزایش خواست دموکراسی اجتماعی از سوی مردم بود که با مشارکت مستقیم آنان در یک انقلاب صورت گرفت. لاری دایموند^۲ و سیمور لیپست^۳ در پژوهشی که در مورد پیش زمینه‌های ساختاری دموکراسی انجام داده‌اند، مشخص نمودند که در یک نظام ده عامل تسهیل کننده و در مواردی مانع فرآیند دموکراتیک وجود دارد، آنان عوامل ساختاری دموکراسی را اینگونه می‌شمارند (Diamond, et al. 1995:9-52):

- مشروعیت سیاسی و عملکرد نظام سیاسی
- رهبری سیاسی نظام
- نوع فرهنگ سیاسی غالب
- ساختارهای اجتماعی و سطح توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی
- وجود یا عدم وجود جامعه مدنی
- وضعیت دولت و جامعه
- نهاد های سیاسی موجود
- درگیری های قومی و منطقه ای
- ارتش
- عوامل بین المللی

متفکر دیگری که پیش زمینه‌های دموکراسی را در سطح ساختاری مورد تحلیل قرار داده است، رستو^۴ می‌باشد. او استدلال می‌کند "شرط پیش زمینه برای شکل‌گیری و نهادینه شدن دموکراسی در یک کشور، وحدت ملی به معنای اجماع قریب به اتفاق شهروندان بر امر دموکراسی و یقین بر مفهوم دموکراسی در سطح آحاد جامعه می‌باشد" (Rustow 1970, pp.350-352)

گرچه می‌بایست توجه نمود که وحدت ملی و شکل‌گیری هویت ملی علت کافی برای وجود آمدن فرآیند دموکراسی در یک کشور در حال توسعه نیست و گاهی برخورد های هویتی می‌توانند با حرکت به سمت دموکراسی حل گردند و با استقرار و عملکرد نهاد های دموکراتیک مرتفع گردند. رابطه‌ی دموکراسی و وحدت و اجماع ملی یک فرآیند دو طرفه

² Larry Diamond

³ Seymour Lipset

⁴ Rustow

می باشد که هر دو می توانند لازم و ملزوم یکدیگر و در جهت تکمیل هم شکل بگیرند. از سویی دیگر دموکراسی ممکن است در شرایطی بدون پیش زمینه های آن و بدون وحدت ملی شکل بگیرد، اما بایست توجه نمود که دموکراسی در گام بعدی توسعه ی خویش می بایست اجماع داخلی را بوجود بیاورد و اگر نتواند، این عدم وحدت ملی در مراحل بعدی توسعه ی دموکراسی می تواند از پیشرفت تغییرات سیاسی در یک جامعه جلوگیری به عمل بیاورد. به عنوان مثال در مورد دموکراسی تایوان که هنوز اختلاف نظرها درباره ی وحدت ملی و هویت ملی حل نشده و در گذار دموکراتیک این کشور به آن توجهی نگردیده است. این امر در توسعه ی فرآیند دموکراسی در این کشور خلل ایجاد نموده و توسعه ی دموکراسی را به تعویق انداخته است.

فرآیند شکل گیری مردم سالاری و دموکراسی را می توان در سه رویکرد تحلیلی مورد توجه قرار داد. رویکرد ساختاری که توسط رستو و سیمور مارتین لیپست شکل گرفت و این استدلال را می نمود که ثبات دموکراسی وابسته به شرایط و پیش زمینه های اقتصادی و اجتماعی، از قبیل GNP و یا GDP بالا، سطح تحصیلات عالی و سطح بالایی از شهر نشینی می باشد و این پیش زمینه ها را برای شکل گیری دموکراسی ضروری می دید.

نوع دوم تحلیل که در سطح فردی است و معتقد است برای شکل گیری دموکراسی بایست اعتقادات خاص و یا نگرش های روانی معینی نزد اکثریت مردم شکل بگیرد که آنان را خواستار دموکراسی می نماید. پژوهشگران فرهنگ سیاسی در این حیطه نظریه پردازی نموده اند و از آن جمله می توان از دانیل لرنر^۵، گابریل آلموند^۶ و سیدنی وربا^۷ نام برد که استدلال می کنند شکل دادن به فرهنگ مدنی و تشویق شهروندان برای مشارکت در امور عمومی، اصلی مهم و اساسی برای ایجاد فرآیند دموکراسی است.

رویکرد سوم نهاد گرایان می باشند که بر اهمیت تأسیس نهاد های شکل دهنده و حفظ کننده ی ثبات دموکراسی در فرآیند های دموکراسی خواهی تأکید دارند. از متفکران این گروه می توان به آرنند لیپارت^۸ و رابرت دال^۹ اشاره نمود (-Rustow 1970, pp.337)

(338)

⁵ Daniel Lerner

⁶ Gabriel Almond

⁷ Sidney Verba

⁸ Arend Lijphart

۳- مبانی نظری توسعه:

پس از مروری بر مبانی و زمینه‌های نظری دموکراسی، بایست به تعریفی از مبانی نظری توسعه رسید تا از این طریق بتوان اولویت بندی توسعه و دموکراسی را الگوبندی نمود. عدم توسعه یافتگی دغدغه‌ی بسیاری از کشورهای جهان گردیده است و مشخص کردن علل توسعه نیافتگی در رویکردهای توسعه متفاوت می باشد. برخی از محققان درصدد شناخت محیط بین الملل بر آمده اند و معتقدند در جهان شکافی وجود دارد که کشورهای غنی و فقیر را از یکدیگر جدا نموده است و در عرصه‌ی روابط بین الملل، جهان را به دو قسمت توسعه یافته و توسعه نیافته مبدل کرده است (Seligson and Passe, Simth, 2003: 245)

سوالی که ذهن متفکران توسعه را سالهاست به خویش مشغول داشته است، دلایل ایجاد شدن و گاهی عمق گرفتن این شکاف‌ها در سطح جهانی می باشد. این شکاف توسط روش‌ها و شیوه‌ی نظری مورد تحلیل و واکاوی قرار گرفته است و از این تحلیل‌ها الگوهای در امر توسعه پدید آمده است. در مباحث توسعه سه رویکرد نظری، تحلیل‌هایی را برای توسعه ارائه می دهند:

۱- رویکرد نوسازی که روش فرهنگی را برای توسعه منظور می کند

۲- تئوری وابستگی

۳- روش نهاد گرایی و رژیم سیاسی.

الف- رویکرد نوسازی: در رویکرد اول طرفداران نظریه نوسازی معتقدند کشورهای جهان سوم با بازسازی ساخت فرهنگی خویش، ایجاد فرهنگ مدرن و تفکیک توسعه از سنت می توانند به توسعه برسند. تئوری نوسازی معتقد است کشورهای در حال توسعه می بایست با ساخت زمینه‌های فرهنگی مناسب، شرایط را برای توسعه‌ی اقتصادی فراهم بیاورند و دواگانگی سنت و مدرنیته را از این طریق حل نمایند. حل کردن معضل سنت و مدرنیته موجب می گردد که این کشورها بر عناصر سنتی، هنجارها و موانعی که سنت بر

⁹ Robert Dahl

سر راه توسعه ی آنان پدید می آورد، غلبه نمایند و دولت بایست سنت را نوسازی نماید (Valenzuela and Arturo Valenzuela 1978:538).

در این رویکرد ایده ی نظری بازسازی فرهنگ برای رسیدن به توسعه ی اقتصادی از مارکس وبر^{۱۰} اخذ شده است که اثبات نمود؛ مذهب پروتستان و اخلاق آن می تواند اثرات مفیدی را در سرمایه داری و دموکراسی داشته باشد. وبر معتقد بود فرهنگ پروتستانی بر فردگرایی، آزادی و حقوق فردی تأکید دارد. برخی محققان دیگر نیز دیوید مک لاند^{۱۱} نیز استدلال می کنند که شکل دادن به نگرش شهروندان، خواسته و یا ناخواسته آنان را به سمت موفقیت و توسعه رهنمون خواهد کرد و این موفقیت در گام بعدی منجر به کارآفرینی خواهد بود و در نهایت توسعه ی اقتصادی از این طریق شکل می گیرد.

در مجموع الگوی نوسازی نگرشی خوش بینانه را نسبت به توسعه ی کشور های در حال گذار متصور است و راه توسعه را تنها منحصر در طی کردن مسیر مدرنیزاسیون و کسب فرهنگ غربی می داند. از این رو نقد هایی بر این الگوی توسعه وارد می باشد، از سویی به منظور دستیابی به توسعه و نوسازی برای کشور های در حال توسعه بایست شرایط و متغیر های مداخله گر بیشتری مورد واکاوی قرار گیرد. در عالم واقع کشور های در حال توسعه در فرآیند گذار، درگیر متغیر های بسیاری می باشند که از آن جمله می توان به پیش شرط هایی چون حکومت قانونی اشاره کرد و از طرفی دیگر سیاست نیز در برخی از این کشور ها نهادینه نمی باشد تا شرایط را برای سرمایه گذاری خارجی و سودمندی بین المللی فراهم آورد. به این دلیل است که منتقدان، متغیر فرهنگ را برای نوسازی دلیل کافی محسوب نمی کنند، ایراد دوم بر این رویکرد این است که پیش فرض نوسازی تنها فرهنگ غربی را منتهی به پیشرفت می داند و بدین دلیل این پیش فرض کامل نیست. طرفدارن نظریه نوسازی به این اشکالات جواب نداده اند که اگر تنها فرهنگ غربی منجر به توسعه است و انحصاراً فرهنگ پروتستانی حامل توسعه خواهد بود، در این صورت چگونه می توان توسعه یافتگی کشور های معروف به ببر آسیا را توضیح داد. به عنوان مثال کشور هایی چون ژاپن، کره جنوبی، تایوان و هنگ کنگ توانستند با داشتن فرهنگ کنفوسیوسی به توسعه برسند.

۱۰

۱۱

ب- رویکرد وابستگی: وابستگی رویکردی در توسعه می باشد که مشکلات جهان سوم را در فرآیند توسعه نیافتگی آنان توضیح می دهد و معتقد است که عدم توسعه یافتگی در سیستم بین المللی شکل گرفته است و آن را در سطح دولت-ملت نبایست تحلیل کرد. رویکرد وابستگی پیش فرض های اساسی نوسازی را رد می نماید و واحد تحلیل را فراتر از جامعه ملی می برد و معتقد است که واحد تحلیل در عرصه ی روابط بین الملل بایست مورد بررسی قرار گیرد (Valenzuela and Arturo Valenzuela, 1978: 544)

رویکرد وابستگی، عقب ماندگی و عدم توسعه ی کشور ها را در یک فرآیند تاریخی و بین المللی درک می کند. این فرآیند تاریخی با ظهور موج استعمار اروپایی شدت گرفته است و در این رویکرد فرض بر این است که سیستم جهانی شرایط را برای توسعه نابرابر کشورها فراهم آورده است.

دوس سانتوس^{۱۲} به عنوان یکی از نظریه پردازان این رویکرد وابستگی را این گونه تعریف می کند: “ وضعیتیتی که در آن توسعه ی اقتصاد یک کشور، به توسعه و گسترش اقتصاد دیگر کشورها وابسته باشد ” و تأکید می نماید که قصد کشورهای بزرگ، استثمار کشورهای فقیر می باشد: “ هژمونی بین المللی و کشورهای توسعه یافته تمایل دارند تا با اثرات منفی که بر اقتصاد کشور های توسعه نیافته می گذارند، سود و سرمایه ی خویش را به حداکثر برسانند و منابع کشور های توسعه نیافته را تخلیه نمایند.” (Dos Santos and Smith, 2003:231)

دو متفکر دیگر رویکرد وابستگی، کاردوزو^{۱۳} و فالتو^{۱۴} نیز از منظر اقتصاد بین المللی به فرآیند وابستگی نگاه نموده اند و دلیل عدم توسعه در آمریکای لاتین را شرکت های چند ملیتی معرفی کرده اند که با نفوذ خویش در دولت و جامعه ی این کشور ها توسعه را از آمریکای لاتین سلب نموده و در مواردی تصمیم گیری های دولتی را نیز محدود کرده اند. این شرکت ها بین المللی توانسته اند سیاست های توسعه ای کشور های آمریکای لاتین را با خلل رو به رو نمایند. (برای اطلاعات بیشتر م.ب: Cardoso and Faletto, 1979)

در رویکرد وابستگی کشور های توسعه نیافته چون متکی به ساختار های بین المللی و اقتصاد جهانی هستند به توسعه نمی رسند و روابط نامتوازن اقتصاد جهانی تحت سلطه ی

¹² dos Santos

¹³ Cardoso

¹⁴ Faletto

کشور های صنعتی پیشرفته و شرکت های چند ملیتی می باشد که تنها به نفع کشور های توسعه یافته است. به این دلیل رویکرد وابستگی برای توسعه معتقد است که کشورهای در حال توسعه می بایست روابط وابسته ی خویش را قطع نمایند و استراتژی مستقل ملی که توسعه محور نیز می باشد را پیگیری نمایند (Rapley 2002:18)

اما نقد هایی بر دید بدبینانه ی رویکرد وابستگی در عرصه ی توسعه نیز وجود دارد. منتقدان می گویند ارتباط وابسته ی میان غرب و جهان سوم تنها منجر به آسیب به اقتصاد های در حال توسعه نخواهد بود بلکه؛ در مواردی نیز منجر به بهبود اوضاع آنان می گردد و شرایط رشد اقتصادی آنان را فراهم آورده است. کشورهای در حال توسعه برای گام نهادن در مسیر توسعه، نیازمند به سرمایه مالی و سرمایه گذاری خارجی از طریق کشورهای صنعتی می باشند و از سویی دیگر شرکت های چند ملیتی نیز در موارد بسیاری با انتقال تکنولوژی و سرمایه شرایط را برای توسعه ی اقتصادی برخی از کشور ها فراهم می آورند. اما رویکرد وابستگی معتقد است که سرمایه گذاری برون زا برای پیشرفت کشورهای جهان سوم تنها اثرات مثبت به همراه نخواهد داشت و بایست توجه نمود که این سرمایه گذاری به طور جدی مورد سلطه ی غرب است و تبعات منفی را نیز به همراه دارد.

ج- نهادگرایی: در مقابل رویکرد نوسازی که معتقد به نقش نوسازی و فرهنگ در یک جامعه ی ملی برای توسعه بود، تا به وسیله ی بازسازی و غربی کردن فرهنگ، کشورها به سمت توسعه بروند و همچنین بر خلاف رویکرد وابستگی که بر اهمیت روابط خارجی یک دولت با کشورهای صنعتی در جریان صنعتی شدن تأکید داشت و بدین اعتقاد بود که برای توسعه می بایست این روابط مدیریت گردند، ایده ی انتقادی دیگری نیز در بحث توسعه وجود دارد. در این رویکرد استدلال می شود که نهادهای اقتصادی برای توسعه توسط موسساتی تحت تاثیر می باشند و برای توسعه می بایست در یک فرآیند نظام مانند، سیستم توسط این موسسات به سمت تغییر اقتصادی گرایش پیدا کند.

نهاد ها با اثر بخشی هزینه های معامله و کاهش هزینه های تولید در هر رابطه ی اقتصادی، منجر به افزایش همکاری ها می گردند و به عبارت دیگر نقش نهاد ها در شکل گیری توسعه بسیار مهم است و رشد اقتصادی نیز در این رویکرد بدین گونه تعریف می شود: “مجموعه ای از انتخاب ها و در نتیجه تعیین هزینه های معامله و تولید و در نتیجه

سود دهی و امکان پذیر شدن اشتیاق برای حضور در فعالیت های اقتصادی" (Pion-Berlin 2001:19)

از محققانی که در این رویکرد توسعه، نهادگرایی را پیشنهاد می کنند، می توان از برزورسکی^{۱۵} و لیمانگی^{۱۶} نام برد که استدلال می کنند، نهاد های سیاسی در فرآیند توسعه بسیار با اهمیت می باشند و اصلی ترین شاخص های توسعه در هر کشوری محسوب می گردند (Przeworski and Limongi 1993:51)

در دنیای معاصر فرصت ها و کامیابی های افراد به این بستگی دارد که چه نهاد هایی در جامعه وجود دارند و چگونه عمل می کنند. بازارها، برای زندگی مردم بسیار با اهمیت هستند و نهاد ها نقش مهمی در چگونگی تاثیر گذاری بازار دارند. نهادهای کارآمد موجب ایجاد تفاوت در موفقیت اصلاحات بازار می شوند. اقتصاد بازار تنها زمانی می تواند مساله تخصیص منابع و دستیابی به اهداف اقتصادی جامعه را به نحو مطلوب ساماندهی کند که نهاد های پشتیبانی کننده آن از قبل ایجاد شده باشد.

نهاد ها سه وظیفه دارند:

- موجب هدایت اطلاعات درباره شرایط بازار، کالا ها و مشارکت کنندگان در بازار می شود و جریان مناسب اطلاعات به بنگاه ها در شناسایی الگو ها و فعالیت های پر بازده و نیز ارزیابی اعتبار آن ها را فراهم می کنند. این اطلاعات همچنین به دولت ها برای تنظیم مقررات مناسب کمک می کند.
- نهاد ها حقوق مالکیت و قرار دادها را تعریف کرده و تعیین می کنند که چه کسی باید چه چیزی را و چه زمانی کسب کند. آگاهی افراد جامعه در مورد حقوق خود در زمینه دارایی ها و درآمد هایشان و توانایی حفظ این حقوق از جمله حقوق بخش خصوصی نسبت به دولت برای توسعه بازار بسیار با اهمیت است.
- نهادها موجب کاهش و یا افزایش رقابت در بازار ها می شوند. رقابت انگیزه هایی را به مردم می دهد که فرصت های خود را به طور برابر گسترش دهند.

¹⁵ Przeworski

¹⁶ Limongi

در بازارهای رقابتی احتمال این که منابع بر اساس سودمندی یک طرح و نه روابط سیاسی و اجتماعی کارآفرین مورد استفاده قرار گیرند بیشتر است. اما هنوز نمی توان به قطعیت گفت که رابطه ی مستقلی بین دموکراسی و توسعه وجود دارد و محققان با توجه به نتایج آماری متفاوت اولویت بندی این دو را نسب به یکدیگر انجام داده اند و چهار رویکرد اولویت در این مبحث شکل گرفته است.

۴- الگوهای اولویت توسعه و دموکراسی

رابطه ی بین دموکراسی و توسعه یک رابطه ی دو طرفه می باشد. دموکراسی می تواند با سطح توسعه ی اجتماعی و اقتصادی مرتبط باشد و از سوی دیگر توسعه نیز تحت تأثیر فرآیند های دموکراتیک نیز قرار گیرد. بحث نظری مهم در نظریات توسعه چیدمان و اولویت این دو نسبت به یکدیگر می باشد. نظریات اولویت در پی جوابگویی بدین سوالات هستند که آیا توسعه می تواند منجر به دموکراسی گردد و یا دموکراسی منجر به توسعه می شود و یا اینکه دموکراسی و توسعه می توانند همراه یکدیگر بسط و ترویج یابند.

الف- توسعه ی منجر به دموکراسی: نظریه پردازان مکتب نوسازی ایده ی توسعه ی اقتصادی منجر به دموکراسی را مدنظر خویش قرار داده اند. سیمور مارتین لیپست مهمترین کسی است که در این حوزه نظریه پردازی نموده است. این دیدگاه معتقد است که برای رسیدن به دموکراسی بایست از پیش شرط های حمایت کننده ی آن مطمئن گردید. رشد اقتصادی، شهر نشینی، گسترش آموزش و سواد جامعه، ثروت یک طبقه ی متوسط قوی برای حمایت از حقوق فردی در حوزه ی عمومی، ویژگی های ساختاری را برای بوجود آمدن دموکراسی در کشورها فراهم می آورند. لیپست در مقایسه ی خویش از جوامع توسعه یافته ی اروپایی و در حال توسعه ی آمریکای لاتین نشان داد که؛ ارتباط قوی بین GNP و سطح دموکراسی یک جامعه وجود دارد. او این نتیجه را می گیرد که توسعه ی اقتصادی شانس بیشتری را برای بوجود آمدن دموکراسی پایدار فراهم می آورد (Lipset 1959:75).

گروهی دیگر از متفکرینی که در آثار کلیدی خویش بر ارتباط آماری بین توسعه ی اقتصادی و دموکراتیک تأکید داشته اند، شخصیت هایی چون: رابرت دال، پیتر برگر^{۱۷}،

¹⁷ Peter Burger

دانیل لرنر و کارل دویچ^{۱۸} می‌باشند (Almond 1991:469). از سویی دیگر افرادی چون پرزوریسکی و لیمانگی نیز بر اهمیت توسعه در شکل دادن به دموکراسی و تداوم آن تاکید دارند. از نظر آنان اگر چه در کشور های فقیر با GNP پایین ممکن است دموکراسی شکل بگیرد اما حفظ دموکراسی به توسعه ی اقتصادی محتاج است.

در تئوری نوسازی این گونه استدلال می‌شود که اکثریت کشور های با رشد اقتصادی بالا به رژیم های دموکراتیک مبدل گردیده اند و دموکراسی نیز با سطح بالایی از توسعه ی اقتصادی فراهم می‌آید. این استدلال محدودیت هایی را پدید می‌آورد زیرا برخی کشور های استثنایی را توضیح نمی‌دهد. به عنوان مثال مورد سنگاپور و یا چین نشان می‌دهد که برخی دولت ها همزمان با رشد اقتصادی بالا می‌توانند از دموکراسی جلوگیری به عمل بیاورند و لزوماً توسعه به دموکراسی منتهی نمی‌شود. از سویی دیگر توضیح تئوری مدرنیزاسیون برای توسعه ی دموکراتیک، تغییرات اجتماعی در روند این توسعه را ندیده می‌گیرد.

ب- استراتژی هماهنگ منجر به دموکراسی: این رویکرد معتقد است که شواهد تجربی اثبات کننده برای پیدا کردن علیت مابین توسعه ی اقتصادی و دموکراسی ضعیف می‌باشند. در تحقیق آماری که صورت گرفته است نشان داده شده در ۵۰ سال، تعدادی از رژیم هایی که سطح اقتصادی بالایی داشته اند به آزادی سیاسی و دموکراسی ملی دست پیدا ننموده اند و الیت قدرت در این کشور ها موقعیت سیاسی خویش را تقویت نموده است. به طور تجربی می‌توان مواردی از روسیه و چین را نام برد که در عین رشد اقتصادی گسترده، برای جلوگیری از دموکراسی در طول تاریخ خویش تلاش های موثری را ارائه نموده اند. (De Mesquita and Downs 2005:77)

بدین ترتیب رویکردی به وجود آمد که در فرآیند دموکراسی خواهی و رشد توسعه ی اقتصادی مفهوم “استراتژی هماهنگی”^{۱۹} را ارائه نمود. در این رویکرد برای اینکه مشخص شود، گروهی از کشور ها در ضمن توسعه ی اقتصادی چگونه می‌توانند از فرآیند دموکراسی جلوگیری نمایند؛ توضیح داده می‌شود که بایست استراتژی هماهنگی نیز در کنار توسعه ی اقتصادی در این کشور ها پیگیری شود. استراتژی هماهنگی اشاره دارد به:

¹⁸ Karl Deutsch

¹⁹ Strategic coordination

“مجموعه فعالیت هایی شامل انتشار اطلاعات، استخدام و سازماندهی مخالفان، انتخاب رهبران و ایجاد یک استراتژی مناسب ترقی و رشد برای افزایش قدرت گروه های خواهان دموکراسی و نفوذ آنان در سیاست و نظام سیاسی “ (همان منبع: ۹۰)

در این رویکرد از آنجایی که توسعه ی اقتصادی پیش شرط دموکراسی می باشد؛ صنعتی شدن، شهر نشینی، گردش اطلاعات، قوی شدن طبقه ی متوسط و شهروندان تحصیل کرده تر می تواند برای سازماندهی گروه های خواهان ترویج دموکراسی در یک نظام موثر باشد. از سوی دیگر نخبگان یک نظام اقتدارگرا نیز تلاش خودشان را برای از بین بردن این اتحاد استراتژیک انجام خواهند داد و بایست این اتحاد روز به روز بر وسعت خویش بیافزاید. در این رویکرد از بین رفتن و یا تضعیف هماهنگی استراتژیک ارتباط بین توسعه و دموکراسی را قطع خواهد نمود.

ج- رویکرد تغییر و فرآیند های سیاسی: در مقابل راه تکامل مستقیم به دموکراسی از راه توسعه اقتصادی، ساموئل هانتینگتون^{۲۰} توضیح جدید را وارد مقولات توسعه می نماید و معتقد به تکامل غیر مستقیم این دو مقوله است. این رویکرد معتقد است که راه رسیدن به توسعه ممکن است آنگونه که نظریات نوسازی مدنظر دارند نباشد و به صورت غیر مستقیم با دموکراسی قرار گیرد و ارتباطی بین توسعه و دموکراسی به شکل مستقیم و خطی وجود ندارد. این همان تئوری است که هانتینگتون در مورد نظام سیاسی در حال تغییر مورد نظر خویش قرار داده است.

او با بررسی تغییرات سیاسی داخلی پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای آمریکای لاتین به این مسئله تاکید می نماید که اگر چه رشد اقتصادی پیش شرط و فرصتی برای کشور های در حال توسعه برای رسیدن به دموکراسی است، اما درخواست باز کردن فضای مشارکت سیاسی و افزایش خواسته های یک جامعه می تواند منجر به بی ثباتی و فساد سیاسی در یک جامعه ی در حال تغییر باشد. در این شرایط از آنجایی که رژیم توانایی هضم و پاسخگویی به درخواست ها و مطالبات و نارضایتی های گروه های اجتماعی را ندارد، برای مقابله با بی ثباتی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی که در جامعه رخ داده است، طبقه ی متوسط به درخواست خود ارتش را برای تمرکز قدرت و از بین بردن هرج و مرج دخیل می نماید. به این دلیل است که می توان تعدادی از کودتا های نظامی و دولتهای

²⁰ Huntington

وابسته به قدرت را در کشور های در حال توسعه رویت کرد(برای اطلاعات بیشتر م.ب: Huntington 1968)

با این حال در اندیشه ی هانتینگتون فروپاشی و بی ثباتی سیاسی تنها در مراحل اولیه انتقال جوامع استبدادی و توتالیتر به سمت دموکراسی رخ می دهد و دموکراسی بایست این مراحل را طی نماید تا نهادینه گردد و معیوب نباشد. در این روش رژیم های غیر دموکراتیک به طور غیر مستقیم و با طی کردن فرآیند به سمت دموکراسی حرکت خواهند نمود و با رشد اقتصادی و از سویی گذراندن بی ثباتی سیاسی و حل بی نظمی های اجتماعی دموکراسی نهادینه می گردند. در این رویکرد رابطه ی بین توسعه و دموکراسی همبستگی خطی نیست. البته برخی نقد ها نیز بر این رویکرد وجود دارد و از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد که آیا همیشه فروپاشی سیاسی منجر به نهادینگی دموکراسی می گردد؟ اگر این چنین است این بی ثباتی و فروپاشی سیاسی بایست چه مقدار عمیق باشد؟ آیا نهادینگی دموکراسی در هر کشور در حال توسعه بایست تحت کودتای نظامی و دولتی باشد؟ که این نظریه گاهاً در جوابگویی بدین سوالات با اشکال رو به رو است.

د- دموکراسی به عنوان گام اول: رویکرد بعدی در بحث اولویت بندی دموکراسی و توسعه معتقد است که دموکراسی اولین گام برای رسیدن به توسعه می باشد. این رویکرد به شدت رویکرد لیپست را در زمینه ی اولویت بندی دموکراسی و توسعه رد می نماید و اینگونه استدلال می کنند که دموکراسی پیش شرط توسعه است و دموکراسی رویکردی استراتژیک برای رسیدن به رفاه، توسعه، امنیت و صلح می باشد. در واقع تز دموکراسی گام اول برای توسعه از رویکرد نهاد گرایی در امر توسعه استخراج گردیده است، آنان استدلال می کنند که نهاد ها در ایجاد توسعه با اهمیت می باشند و این نهاد ها بر عملکرد اقتصادی و اجتماعی دولت نیز تاثیر دارند. این رویکرد با داده های تجربی نشان داده است که از نظر نوع نظام، توسعه ی اقتصادی دموکراسی از نظام های غیر دموکراتیک مناسب تر است و نشان داده در امر توسعه می تواند موفق تر باشد. در نتیجه ی انتخابات منظم، رژیم های دموکراتیک می بایست خود را برای پاسخگویی به خواسته های شهروندان و گروه های اجتماعی آماده کنند و ترتیب های نهادی انتخابات را برای توسعه ی اقتصادی جوامع محیا سازند. از سویی دیگر با توجه به ویژگی هایی که دموکراسی دارا می باشد مانند: پاسخگویی، کنترل و توازن، فساد کم، باز بودن نظام، رقابت، شفافیت و دموکراسی معمولاً در مقایسه با

غیر دموکراتیک در بسیاری از شاخص‌های اقتصادی سازگاری بیشتری دارد. بنابراین سیاست و استراتژی کشورهای در حال توسعه بایست ترویج دموکراسی باشد، نه رشد اقتصادی صرف زیرا دموکراسی و ترتیبات نهادی در توسعه اولویت دارند.

متفکران این رویکرد هالپرین^{۲۱} و وینستین^{۲۲} توانسته‌اند با توجه به ۴۰ سال داده‌های تجربی در سطح ملت‌های فقیر نشان دهند که کشورهایی که نتوانسته‌اند به توسعه اقتصادی نایل گردند، در بعد اجتماعی نیز دارای نظام‌های استبدادی بوده‌اند (Weinstein, and Halperin 2004:57-71)

دیگر متفکران این رویکرد مانند دیوید لبلانگ^{۲۳} نیز در مطالعات خویش استنباط نموده‌اند که اقتصاد در کشورهایی که از حقوق مالکیت و حقوق فردی مردم، محافظت بیشتری می‌کردند با سرعت بیشتری توانسته به توسعه دست پیدا نمایند و این در حالی است که در نظام‌های دموکراتیک حفاظت از حقوق شهروندان بهتر انجام می‌گیرد و این حفظ حقوق به توسعه اقتصادی سرعت می‌بخشد (Brown and Hunter 1999:78)

اما در مورد این رویکرد نیز نقدها و سوالاتی مطرح می‌گردد که از آن جمله می‌توان اشاره کرد که اگر این استدلال درست باشد چگونه می‌توان مورد تایوان و کره جنوبی را مطرح نمود که این دو کشور توسعه اقتصادی خویش را بدون نهاد‌های دموکراتیک تجربه نموده‌اند. در طول دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی چین نیز نشان داده است که کشور‌های غیر دموکراتیک نیز می‌توانند با شیوه‌های غیر دموکراتیک به توسعه اقتصادی برسند. بنابراین تنوع نظام و دموکراسی برای رسیدن به توسعه پیش شرط کافی نیست.

در واقع بحث در اولویت توسعه و دموکراسی همیشه ذهن متفکران توسعه را به خویش معطوف ساخته است و این نکته را نیز بایست توجه نمود که بسیاری از الگوها نمی‌توانند اتفاقات رخ داده در جهان واقع را به خوبی تبیین نمایند. اما در مجموع می‌توان گفت که به طور کلی ادعای وجود مسیر مستقیم از توسعه به دموکراسی و یا بالعکس ادعایی ساده لوحانه می‌باشد و بایست از شیوه‌های غیر خطی و غیر مستقیم میان این دو سخن گفت. تجربیات عملی کشورهای در حال توسعه نیز در عرصه اولویت بندی توسعه و

²¹ Halperin

²² Weinstein

²³ Leblang

دموکراسی بایست مورد توجه قرار گیرد و نشان داد این تئوری‌ها در عرصه‌ی عمل به چه شکلی عمل نموده‌اند.

۵- اولویت عملی توسعه و دموکراسی در جهان سوم:

پس از بیان کردن رویکرد‌ها و اولویت‌بندی‌های نظری نسبت به توسعه و دموکراسی و سیر شکل‌گیری اندیشه‌ها در جریان دستیابی به آن‌ها مرور تجربیات کشور‌های جهان سوم و در حال توسعه در جریان اولویت‌بندی دموکراسی و توسعه بسیار با اهمیت است. تجربه‌ی تاریخ معاصر توسعه‌ی کشور‌های جهان سوم نشان داده است که کشور‌هایی که الگویی بومی از اولویت توسعه و دموکراسی استفاده نموده‌اند موفق‌تر عمل کردند. بر خلاف نظریات نوسازی که تقلید صرف از غرب را نشان‌دهنده و شاخص توسعه معرفی می‌نماید و رویکرد وابستگی که هر گونه وابستگی به نظام جهانی را منجر به عدم توسعه می‌خواند، کشور‌های جهان سوم می‌بایست در استفاده از تجارب غرب که در رویکرد‌های توسعه بسیار غنی و ارزنده می‌تواند باشد، جانب احتیاط را رعایت نمایند و از سطحی‌نگری و تقلیدی عمل کردن بپرهیزند چون؛ توسعه را برای جهان سوم پدید نخواهد آورد. دموکراسی در غرب پا به پای توسعه و در شرایط احیاء شدن متغیر‌های ساختاری شکل گرفته است و تجربیات جهانی نیز نشان می‌دهد که کشور‌ها برای رسیدن به دموکراسی می‌بایست به سطحی از توسعه رسیده باشند، زیرا مراحل از توسعه را می‌توان بدون دموکراسی پیمود اما استمرار دموکراسی بدون زمینه‌های توسعه دشوار به نظر می‌رسد.

کشور‌های غربی نیز در شروع فرآیند پیشرفت خویش و ایجاد شکاف مابین خود و جهان در حال گذار، توسعه اقتصادی را بر دموکراسی سیاسی اولویت داده‌اند. به عنوان مثال انگلستان در مهم‌ترین صد ساله‌ی انباشت سرمایه و پیشرفت اقتصادی خود (۱۷۵۰-۱۸۵۰) نظام سیاسی دموکراتیکی نداشت. در فرانسه، آلمان و ژاپن نیز توسعه با دولت اقتدارگرا مقدور شده بود. در جهان سوم نیز کشور‌های توسعه یافته اغلب توسعه‌ی خویش را بدون دموکراسی شکل داده بودند و هنگ‌کنگ، تایوان و کره از این مسیر خود را به توسعه رسانده‌اند. در کره‌ی جنوبی نخبگان سیاسی اقتدارگرا و توسعه‌گرا با استفاده از تقسیم کار جهانی و جریان توسعه اقتصادی غربگرا روند توسعه‌ی این کشور را با موفقیت مدیریت نموده‌اند و هر گونه چشم‌انداز دموکراتیک در کره جنوبی ریشه در پیشرفت‌های

اقتصادی این کشور دارد و نخبگان این کشور دانستند که هر گونه تعجیل بدون پیش زمینه، برای افزایش دموکراسی و آزادی‌های سیاسی منجر به هزینه‌های سنگینی برای این دولت می‌گردد؛ به گونه‌ای که در دهه ۹۰ به بعد از میان رفتن اقتدارگرایی دولت دو هوان این کشور با نزول رشد اقتصادی و شدت یافتن تورم رو به رو گردید (برای اطلاعات بیشتر م.ب آدریان لفت ویچ: ۱۳۷۸)

موفقیت چینی‌ها در طی دو قرن اخیر و چیرگی آنان بر مشکلاتی چون جمعیت میلیاردي، محدودیت‌های زیست محیطی، انبوه تقاضای کار، فقر فاحش و حقوق رفاهی با اقتدارگرایی حکومت بدست آمده است. این داده‌های آماری نشان می‌دهد که الگوی لیبرال دموکراسی تنها راه ممکن برای توسعه محسوب نمی‌گردد و اساساً در خود غرب نیز دموکراسی با پیش زمینه‌های ساختاری، اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته است و دموکراسی در بدو امر دلیل توسعه و پیشرفت نبوده است.

از سویی دیگر آن دسته از کشور های تازه توسعه یافته ی آفریقایی و آسیایی مانند بوتسوانا، مالزی، موریس و سنگاپور که توسعه را با دموکراسی تلفیق نموده اند نیز، الگوی لیبرال دموکراسی را عیناً پیگیری ننموده اند. بوتسوانا در طول موفقیت خویش در جریان توسعه در عین حال که نظامی استبدادی و دیکتاتوری نداشت دارای نظام لیبرال دموکراسی نیز نبوده است و در این کشور با وجود شرایط رقابتی سیاسی در طول ۳۰ سال، یک حزب بر صحنه‌های سیاسی تسلط داشته است و سنگاپور و مالزی نیز همین وضع مشابه را داشته اند.

بنابراین می‌توان گفت که محدوده ی انتخاب کشور ها در طیف دموکراسی و توسعه لزوماً یک طیف دو قطبی مطلق نیست که از دو راه خارج نباشد، یا اینکه کشورها استبدادی، تمامیت خواه، خشن و دیکتاتور باشند و یا اینکه لیبرال دموکراسی را به صورت تمام و کمال پذیرفته باشند. در واقع کشور های در حال توسعه ی جهان سوم نشان داده اند که می‌توان در یک کشور الگویی بومی و واقع بینانه به مقتضای شرایط خویش را پیگیری نمایند که هم اقتدار لازم برای توسعه را داشته باشد و هم انعطاف سیاسی لازم را نشان دهد. مهمترین اصل در اولویت بندی توسعه و دموکراسی در کشور های جهان سوم، وحدت ملی برای توسعه می‌باشد که این وحدت در یک فرآیند و شرایط رقابتی با حد لازمی از وفاق و همزیستی مسالمت آمیز شکل می‌گیرد.

۶- اولویت توسعه و دموکراسی در تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران:

بیش از صد سال است که مردم ایران در پی پیدا نمودن الگوی بومی مردم سالاری و جلوه‌هایی بومی از عدالت، آزادی و قانون مداری تلاش نموده‌اند. توجه به فرآیند توسعه و دموکراسی و اولویت بندی این دو در اندیشه‌ی نخبگان سیاسی ایران همیشه یکی از مهمترین عوامل در شکل دهی به اندیشه‌ی نخبگان توسعه خواه ایرانی بوده است. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که علی‌الرغم وقوع انقلاب مشروطه در ایران به علت نبودن زمینه‌های دموکراسی سیاسی، خواست مردم برای تحدید قدرت حکومت خودکامه به سمت توزیع اقتداری قدرت رفت که روز به روز از مشارکت و رقابت سیاسی در جامعه می‌کاست. در دوران مشروطه دو شرط اساسی توسعه‌ی نهادی دموکراسی و گسترش روحیه دموکراتیک در ایران به نحو کاملی شکل نگرفته بود. دکتر احمد اشرف در بحث موانع دموکراسی و توسعه در ایران معتقد است که فقدان بازار و عدم مشارکت بازاریان در حکومت شهر، ناشی از جدا نشدن تولید شهری از روستایی و عدم تمایز شهر از روستا بوده است و این مانعی برای شکل‌گیری دموکراسی در ایران بوده است. دکتر علی کاتوزیان استبداد ایرانی را وجه خاصی از استبداد شرقی می‌دانند و در ایران طبقات غیر مستقل و دولت در رأس جامعه قرار داشته و بر بالای طبقات جامعه وجود داشته است. در این شرایط صورت قانون تنها رأی دولت محسوب می‌شده که هر لحظه امکان تغییر داشته است. بنابراین طبقات اجتماعی از دولت بیگانه شده‌اند و با آن برخورد شروع گردید و در جامعه‌ی قبل از قانون راه مدعیان برای کسب قدرت از طریق هرج و مرج و قتل و غارت باز بوده است.

با آغاز دوره‌ی جدید از نوسازی آمرانه‌ی رضا شاه که همزمان با تضعیف بسیاری از نهاد‌های مدنی قدیم و قوام‌نگرفتن جامعه‌ی مدنی جدید بود، پراکندگی قومی شدید در سطح کشور مشاهده می‌گردد که نیاز به قدرت مطلقه را برای نظم و توسعه ایجاد می‌نموده است، ساختار سنتی جامعه شدیدترین آسیب‌ها را به خود پذیرفته بود و برای تحقق توسعه در این دوران مرکزیتی شکل گرفت که خودمختاری‌های محلی را در هم کوبید و فعالیت‌های اجتماعی صنوف را محدود گردانید. واقعیت‌های سیاسی اوایل قرن بیستم و شکل‌گیری دولت اقتدارگرا در ایران و خاورمیانه، تئوری مدرنیزاسیون را زیر سوال برد و در این شرایط تئوری هانتینگتون بیشتر جوابگو بود که در گذار به توسعه‌ی اقتصادی جهان

سوم اقتدارگرایی را به نسبت دموکراسی بیشتر امکان پذیر می دید. تئوری وابستگی نیز رسیدن به دموکراسی را در کشور ایران قبل از انقلاب مشکل و صعب می دانست زیرا؛ در ایران به عنوان یکی از مناطق پیرامونی جهان، سیاست و دموکراسی توسط نخبگان وابسته طراحی گردیده بود و اقتصاد سیاسی وابسته ی پیرامونی فرصت برقراری دموکراسی را از بین می برد و دموکراسی خارج از مناطق محور نادر بود. دموکراسی در ایران به معنای دموکراسی غربی نیست و پایه های آن با فرهنگ لیبرالی غرب متفاوت است. ایده هایی نظیر عدالت اجتماعی، جامعه ی بی طبقه ی توحیدی، وحدت جهان اسلام و مبارزه با استکبار جهانی پایه های متفاوت و بومی را برای دموکراسی ایرانی مهیا ساخته اند. بدین دلیل دموکراسی خواهی و مردم سالاری دینی به تبع توسعه ی اقتصادی رشد نخواهد کرد و بایست به ساختارها و متغیرهای زمینه ی دیگر نیز در راستای رسیدن به مردم سالاری دینی توجه نمود. وجود شکاف های تعارض آمیز در سطح جامعه مانعی برای ایجاد دموکراسی تلقی می گردد. در تاریخ معاصر ایران برخی شکاف های اجتماعی و چند پاره گی های قومی، مذهبی، زبانی توانسته گاهاً دموکراسی را به تعویق بیندازند و عنصر اساسی برای نهادینه کردن دموکراسی در ایران یکپارچگی ملی اسلامی می باشد.

کفتمان مردم سالاری دینی منبع جدیدی از دموکراسی را پس از انقلاب اسلامی برای ایران مهیا نموده است. با پیروزی انقلاب و پی ریزی شالوده های بنیادین ذهنیت و فرهنگ اسلامی در کانون قدرت سیاسی، روندی متفاوت از اولویت دموکراسی و توسعه در برهه های متفاوت شکل می گیرد. الگوی نظری دموکراسی ایران متفاوت از الگوی لیبرال دموکراسی می باشد و در مقابل فرد گرایی لیبرالیستی الگوی مشارکتی دموکراسی را مطرح می گردد. در این الگو به جای فرد، جمع و جماعت به عنوان نقطه ی عزمیت مورد توجه قرار می گیرد. در این الگو فرد مفهومی انتزاعی نیست بلکه همواره در یک موقعیت و جهان فرهنگی و تاریخی زیست می کند. بودن با دیگران نه یک وضع عارضی بلکه یک شرط می باشد. به عبارت دیگر آزادی نه در خودمختاری فرد بلکه در مشارکت جویی او در راستای نفع و سود عمومی صورت می گیرد. در این رویکرد آزادی ناشی از تعلق می باشد و فرد با دریافت تعلق خود به دیگران تلاش در جهت سعادت جمعی و رهایی جمعی می نماید. در این الگو موقعیت های بومی و ویژگی های فرهنگی از شرایط قوام دهنده فرد به شمار می آیند و دموکراسی در این الگو عام و چشم پوشیده از مقتضیات فرهنگی نیست و روز به روز

بر بومی کردن خویش می‌افزاید. الگو بندی دموکراسی و توسعه در ایران مسیری متفاوت را در عرصه‌های گوناگون طی نموده است.

آشنایی با فرآیند های توسعه و دموکراسی در عصر عباس میزا، قائم مقام فراهانی، امیر کبیر و سپهسالار صورت گرفت و این دوره تحولات اولیه برای نوگرایی بود. در اوایل قرن بیستم با ظهور پهلوی اول دوره ی مدرنیزاسیون استبدادی را شاهد بودیم که توسعه بر دموکراسی غالب می‌گردد و محیط سیاسی کشور به خود خفقان را شاهد است. دوره ی پهلوی دوم را فرآیند توسعه ی غربگرای متکی به نفت بایست خواند که نتوانست توازن را در عرصه های متفاوت توسعه رعایت نماید. این توسعه ی نامتوازن به مبارزات دینی و ایدئولوژیک بر ضد رژیم مبدل گشت. دوره ی انقلاب اسلامی را می‌توان به دوره های متفاوت تقسیم نمود که در هر دوره اولویت توسعه و دموکراسی توسط نخبگان سیاسی مجزا صورت می‌گیرد. دوره ی اولیه ی انقلاب اسلامی را می‌توان دوره ی رهبری فره مند و دور شدن از الگوی دموکراسی غربی و به هم خوردن جریان مدرنیزاسیون غربگرا نامید. دوره ی بعدی می‌توان از دوره ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی نام برد که از این دوره به عنوان تعدیل و سازندگی نام می‌برند. در این دوره پیش زمینه ی دموکراسی توسعه ی اقتصادی است و این دوره نیز روند توسعه نمی‌تواند به نحو کامل محقق گردد. در دوره ی بعدی و جنبش دوم خرداد نوع نگاه به اولویت بندی دموکراسی و توسعه متفاوت می‌شود، این دوره را می‌توان تحولات نامتوازن در جهت دموکراسی دانست و نخبگان اولویت در توسعه را دموکراسی می‌دانستند. برخی پیش فرض ها و تلاش ها در این دوره زمینه ساز دوره ی بعدی ریاست جمهوری در ایران گردید که مردم نیاز به عدالت خواهی و توسعه ی عدالت محور را به عنوان خواست اصلی خویش از نخبگان سیاسی مطرح نموده اند. دوره ی بعدی نیز دوره ی اعتدال خواهی و خواست توازن اولویت ما بین توسعه ی اقتصادی و سیاسی بود که این امر نشان دهنده ی این است که اولویت بندی دموکراسی و توسعه همیشه مورد توجه نخبگان سیاسی ایران بوده است و بایست به شیوه ای آکادمیک آن را مورد بررسی قرار داد.

۷- نتیجه گیری:

همانطور که بیان گردید؛ تقدم و تاخر توسعه و دموکراسی اصلی ترین درگیری فکری متفکران کشور های در حال گذار بوده است. برای مطالعه و تحلیل اولویت بندی دموکراسی و توسعه می بایست مبانی نظری هر کدام را مشخص نمود. در بحث مبانی نظری و پیش زمینه های دموکراسی سه سطح تحلیل ساختاری، تحلیل فردی و نهاد گرایی، راه رسیدن به دموکراسی را معین نموده اند. متفکران ساختاری معتقدند که ساختار ها بر انگیزش های روانی و فردی اولویت دارند و متفکران فردی، نگرش ها و اجماع نظر شهروندان را در دموکراسی با اهمیت جلوه می دهند. اما در رویکرد نهادگرایی تاسیس کردن و حفظ نهاد های سیاسی منجر به ثبات دموکراسی می شود. پس از مشخص نمودن مبانی نظری دموکراسی می بایست راهکار های رسیدن به توسعه را نیز در مورد توجه قرار داد. در مباحث توسعه سه رویکرد نظری تحلیل هایی را برای رسیدن به توسعه ارائه می دهند. رویکرد نوسازی معتقد است که با ساخت مجدد فرهنگی و ایجاد فرهنگ مدرن، کشور ها می توانند به توسعه رسید و مهمترین اتفاق در کشور های در حال توسعه حل کردن درگیری ما بین سنت و مدرنیته می باشد. الگوی نوسازی نظری خوشبینانه نسبت به توسعه ی کشور های در حال گذار متصور بوده است. در مقابل آن رویکرد وابستگی است که معتقد است واحد تحلیل در بحث توسعه نبایست دولت- ملت باشد بلکه؛ عدم توسعه ی کشور های فقیر را بایست در یک فرآیند تاریخی و بین المللی درک نمود. در این رویکرد هژمونی بین المللی در جهت منافع خویش اثرات منفی را بر اقتصاد کشور های می گذارد و برای توسعه می بایست کشور ها به سمت الگوی مستقل بومی پیش بروند. رویکرد بعدی در توسعه نهادگرایان بودند. در این رویکرد نهاد ها قوانین بازی و یا قید هایی هستند که از جانب نخبگان توسعه و وضع می گردند و در نتیجه نهادها سبب ساختارمند شدن انگیزه های نهفته در مبادلات سیاسی و اقتصادی می شوند. مهمترین کارکرد نهاد ها، کاهش عدم اطمینان و هزینه های مبادله در فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع است و نهاد ها همانطور که گفته شد سه ویژگی را برای توسعه پدید می آورند و مجموعه ای از انتخاب ها و تعیین هزینه ها و معامله ها را بر عهده دارند که به سوددهی و درگیر شدن در فعالیت های اقتصادی می انجامد. پس از بیان رویکرد های نظری توسعه و دموکراسی رویکرد های اولویت بندی این دو مفهوم مورد باز خوانی قرار گرفت. در رویکرد اول محققان

معتقد بودند که توسعه‌ی اقتصادی منجر به دموکراسی خواهد بود. گروه بعدی این رویکرد را ناقص خواندند و مفهوم استراتژی هماهنگ را وارد مفهوم توسعه و دموکراسی نمودند. آنان معتقد بودند توسعه اقتصادی زمانی که با استراتژی هماهنگی همراه گردد به دموکراسی خواهد رسید. رویکرد بعدی، رویکرد فرآیند‌های سیاسی بود که معتقد به راه غیر مستقیم توسعه به دموکراسی می‌باشد و می‌گوید رشد اقتصادی در مواردی منجر به بی‌ثباتی اجتماعی نیز خواهد شد و فروپاشی و بی‌ثباتی سیاسی در مراحل اولیه انتقال جوامع استبدادی و توتالیتر به سمت دموکراسی رخ خواهد داد. نظر دیگر در مبحث اولویت بندی معتقد بود که دموکراسی به عنوان گام اول می‌باشد و پیش زمینه‌ی توسعه است و توسعه‌ی اقتصادی در کشور های با دموکراسی از کشور های غیر دموکراتیک بهتر و موثرتر بوده است.

پس از ارائه رویکرد های نظری اولویت دموکراسی و توسعه به تجارب جهان سوم در این امر پرداخته شد و نشان داده شد که محدوده‌ی انتخاب این کشور ها یک طیف دو قطبی مطلق نبوده است که یا نظام استبدادی باشند و یا لیبرال دموکراسی و برخی کشور ها توانسته اند الگویی بومی از هماهنگی توسعه و دموکراسی را ارائه بدهند و در عمل توسعه‌ی اقتصادی بایست مقدم بر توسعه‌ی سیاسی گردد. اما در تاریخ معاصر ایران نیز این درگیری و اولویت بندی وجود داشته است. در انقلاب مشروطه علی‌الرغم خواست مردم برای دموکراسی، به دلیل عدم وجود زمینه‌های دموکراسی نظام به سمت یک قدرت متمرکز در عهد رضا خان پیش می‌رود که قدرت های محلی را برای وحدت ملی مضمحل می‌سازد و دوران مدرنیزاسیون غربی را شاهد هستیم. دوره‌ی پهلوی دوم دوره‌ی توسعه‌ی نامتوازن بود که پس از انقلاب در دوره‌ی اولیه انقلاب این اندیشه کاملاً از بین می‌رود. در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی توسعه‌ی اقتصادی مقدم بر توسعه‌ی سیاسی می‌گردد و دوره‌ی بعد ریاست جمهوری آقای خاتمی شاهد تقدم توسعه‌ی سیاسی بر اقتصاد می‌گردیم در این شرایط است که دولت نهم و دهم با رویکرد عدالت محوری در عرصه‌ی اقتصادی به صحنه‌ی سیاسی می‌آید و در دوره‌ی انتخابات بعدی نیز رویکرد مردم به سمت اعتدال در امر اولویت بندی توسعه اقتصادی و دموکراسی پیش می‌رود. این نشان دهنده‌ی این است که اولویت بندی دموکراسی و توسعه همیشه در ذهن نخبگان

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

ایرانی وجود داشته است و اجرایی شده است و برای رسیدن به الگوی بومی توسعه می‌بایست مورد کنکاش علمی دقیقی صورت گیرد.

منابع:

- Almond, Gabriel A. 1991. "Capitalism and Democracy," *Political Science and Politics* 24(3): 467-474.
- Brown, David S. and Wendy Hunter. 1999. "Democracy and Social Spending in Latin America, 1980-1992," *The American Political Science Review* 93(4): 779-790.
- Cardoso, Fernando Henrique and Enzo Faletto. 1979. *Dependency and Development in Latin America*. Berkeley: University of California Press.
- de Mesquita, Bruce Bueno and George Downs. 2005. "Development and Democracy," *Foreign Affairs* 84(5): 77-86.
- Diamond, Larry, Juan J. Linz, and Seymour Martin Lipset. 1995. "Introduction: What Makes for Democracy." in *Politics in Developing Countries: Comparing Experiences with Democracy*, Larry Diamond, Juan J. Linz, and Seymour Martin Lipset, eds. Boulder: Lynne Rienner Publishers.
- dos Santos, Theotonio. 1970. "The Structure of Dependence," *The American Economic Review* 60(2): 231-236.
- Halperin, Morton H., Joseph T. Siegle, and Michael M. Weinstein. 2005. *The Democracy Advantage: How Democracies Promote Prosperity and Peace*. New York: Routledge Publishers.
- Huntington, Samuel P. 1968. *Political Order in Changing Societies*. New Haven: Yale University Press.
- Lipset, Semour M. 1959. "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy," *American Political Science Review* 53(1): 69-105.
- Pion-Berlin, David. 2001. *Civil-Military Relations in Latin America: New Analytical Perspectives*. Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- Przeworski, Adam. and Fernando Limongi. 1997. "Modernization: Theories and Facts," *World Politics* 49(2): 155-183.
- Rapley, John. 2002. *Understanding Development: Theory and Practice in the Third World*. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداود ۱۳۹۳

- Rustow, Dankwart A. 1970. "Transitions to Democracy: Toward a Dynamic Model," *Comparative Politics* 2(3): 337-363.
- Seligson, Mitchell A. 2003. "The Dual Gaps: An Overview of Theory and Research." in *Development and Underdevelopment: The Political Economy of Global Inequality*, 3rd ed., Mitchell A. Seligson and John T. Passe-Smith, eds. Boulder: Lynne Rienner Publishers.
- Valenzuela, J. Samuel and Arturo Valenzuela. 1978. "Modernization and Dependency: Alternative Perspective in the Study of Latin American Underdevelopment," *Comparative Politics* 10(3): 535-557.
- دموکراسی و توسعه، آدریان لفت ویچ، ترجمه ی احمد علیقیان، افشین خاکباز، طرح نو، ۱۳۸۷